

متن پرسش

استاد عزیزم سلام عیکم: حدود یک سال و نیم پیش بود که برای شما از احوالاتی نوشتم که حین گوش کردن به بحث «نسبت بین نفس و صرف الوجود» تجربه می‌کنم و شما بحث شرح سوره حمد و کتاب شرح اسفار را به بنده پیشنهاد دادید اگر چه پیش از آن هم این مباحث را مطالعه کرده بودم اما دوباره و سه باره به آنها مراجعه کردم و صادقانه بگویم آنچه در آن بحث ۶ جلسه ای می‌یافتم را در این مباحث پیدا نمی‌کردم البته کاملاً مرتبط بود و از قبل هم به شدت از آن مباحث لذت می‌بردم و البته بسیاری از متون و مباحث عرفانی دیگر اما آن بحث درباره صرف الوجود چیز دیگری بود و عالم دیگری را برای من می‌گشود که جای دیگری یافت نمی‌شد. تا اینکه خدا خواست و شما بحث ندای بی صدای انقلاب را شروع کردید و آن حس عجیب دوباره در میان این کلمات ظهور کرد و حتی شدیدتر قلبم را در بر گرفت. هر جلسه از این بحث را بارها گوش می‌کنم و سیر نمی‌شوم مثل نفسی که باید به نفس بعدی متصل شود. مثل یک موسیقی که تو را اسیر کرده و مدام می‌خواهی تکرارش کنی هر هفته منتظرم تا جلسه بعد را بشنوم و خودم را سیراب کنم مثل نماز که چون تمام می‌شود چیزی از آن باقی نمی‌ماند جز اشتیاق نماز بعدی. در دلم با شما خیلی حرف می‌زنم و بارها می‌شود که در خواب سوالاتم را از شما می‌پرسم. بگذریم. غرض از مزاحمت فقط این بود که بگویم خیلی از تمام شدن این سلسله جلسات می‌ترسم! می‌ترسم راه نفسم سد شود و رگ حیاتم بریده شود. ببخشید اگر مثل مجانین حرف می‌زنم بهتر است تمام کنم. حمد خدایی را که این کلمات را بر زبان شما جاری کرد.

متن پاسخ

باسمه تعالی: سلام علیکم: به هر حال حضرت حق رزاق است و نه تنها رزق جسمانی ما را که رزقِ روحی و روحانی ما را نیز به نحوی می‌رساند و اگر هم بعضاً کم می‌رسد، بر مبنای «وَأَمَّا إِذَا مَا ابْتَلَاهُ فَقَدَرَ عَلَيْهِ رِزْقَهُ» می‌خواهند ما را وارد امتحانی جهت رزقی دیگر بکنند. موفق باشید